

خانه زاد

ریچارد رایت

ترجمه سعید باستانی



انتشارات هاشمی

سرشناسه	رایت، ریچارد، ۱۹۶۰ - ۱۹۰۸. Richard Wright
عنوان و نام پدیدآور	خانه زاد / ریچارد رایت؛ ترجمه سعید باستانی.
مشخصات نشر	تهران: هاشمی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۴۸۸ ص.: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۷۱۹۹-۳۹-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
یادداشت	عنوان اصلی: Native son, 1988
یادداشت	کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
منوع	داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
موضوع	American fiction-- 2th century
سازمان افزوده	باستانی، سعید، ۱۳۲۶ -، مترجم
رده‌بندی ک	۱۳۹۷ الف خ ۹۷۲/۲ PS۳۵۱۹
رده‌بندی دیویدی	۸۱۳/۵۲
شماره ثبت	۵۱۴۵۸۹۸



نام کتاب: خانه زاد

نویسنده: ریچارد رایت

ترجمه: سعید باستانی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: شرکت پارس

نوبت چاپ: اول - ۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۹۹-۳۹-۱

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: دیپارنگ

لیتوگرافی: دیپارنگ

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: میدان ولی عصر، مقابل سفارت عراق، شماره ۱۶۸۵؛ تلفن: ۸۸۹۳۸۸۳۸

فروشگاه شماره ۲: پاسداران جنوبی، شماره ۱۷۹؛ تلفن: ۲۲۸۹۰۶۲۷-۲۲۸۴۳۳۹۰

ایمیل: E-mail: nashr.hashemi@gmail.com

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

قیمت ۴۸۰۰۰ تومان

کتاب «خانه‌زاد» هنگامی که در سال ۱۹۴۰ منتشر شد مثل بمب صدا کرد. در همان ماه این ۵۰ هزار نسخه از آن به فروش رفت. بسیاری از منتقدان خشونت و نفرتی را که در آن بازتاب می‌دهد نکوهش کردند، اما جملگی قدرت عظیم آن را ستودند.

ریچارد رایت با می‌سی‌سی‌پی زاده شد. زندگی‌اش تماماً نبرد مداومی بود علیه نیروهایی که شراب‌اندازی‌اش را لگدمال می‌کردند و فقط در سایه اراده شگفت‌انگیزش توانست از این نبرد جان سالم به در برد. طی دوران کودکی‌اش در جنوب آمریکا هر جا که می‌رفت با خشونت روبرو می‌شد. هنگامی که در سن نه سالگی در شهر ممفیس به سر می‌برد، سیدپوست‌ها سیاهی را بدون محاکمه، درست پشت دروازه‌های شهر زنده‌زنده آتش زدند، قلبش را از سینه درآوردند و پیکرش را مثله کردند. خشونت موجود در رمان رایت تأثیر از تجارب واقعی خود اوست.

رایت هم مانند بیگر تاماس، شخصیت اصلی رمان «خانه‌زاد»، در جنوب آمریکا به دنیا آمد، در کودکی پدرش را از دست داد، فقط تا کلاس هشتم درس خواند (آن هم در سن هفده‌سالگی)، و با خانواده‌اش به شیکاگو آمد. از آنجا که در آنجا آرزو داشت نویسنده شود و هر کتابی را که به دستش می‌افتاد بی‌درنگ می‌خواند. یکی از دوستانش او را به یکی از شاخه‌های باشگاه جان‌رید، یعنی سازمان ادبی حزب کمونیست ایالات متحده، معرفی کرد.

رایت از این طریق با حزب کمونیست آشنا شد و از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۴ عضو این حزب بود. طی این مدت جهان‌بینی تازه‌ای پیدا کرد و پی برد که مبارزات

سیاهان بخشی از معارضة جهانی میان ستمگران و ستمکشان است. از سوی دیگر رایت حس می‌کرد که حزب کمونیست در میان توده‌ها ریشه ندارد و راه حرف‌زدن با ستمکشان را نمی‌داند. در آن ایام حزب کمونیست به او فشار می‌آورد که بینش شخصی خودش را تغییر دهد و رمان‌هایش را در قالبی بریزد که دستگاه رهبری حزب تجویز می‌کرد. حال آنکه رایت دیگر دریافته بود که آثار ادبی را فقط بر اساس قوانین هنری می‌توان ارزیابی کرد نه با معیارهای سیاسی و طبقاتی.

«خانه‌زاد» هنگامی نوشته شد که حزب کمونیست معتقد بود سیاهان ملت ست‌دیده‌ای را در ایالات متحده آمریکا تشکیل می‌دهند، اما به جای آنکه به آنان فرصت ده‌ده خود را به‌خود دوباره تشکیل و یا عدم تشکیل یک ایالات سیاه‌نشین مستقل تصمیم بگیرند خودسرانه چنین تجویز می‌کرد که در مناطق جنوبی کشور یک «کمر بند سیاه» را در سیاه‌پوستان درست شود. به عبارت دیگر، حزب کمونیست سیاهان را تشویق نمی‌کرد که جنبش سیاسی مستقلی برای خود فراهم آورند. این حزب هرگز در میان سیاهان به پناهگاه توده‌ای محکمی دست نیافت، و در سال‌های رکود اقتصاد هم که عده زیادی از سیاه‌پوستان را به سوی خود جلب کرده بود، باز نتوانست این اعضای نوپا را مدت‌دانی در حزب نگاه دارد. در این زمان ریچارد رایت که به زمره مشاهیر ادبی حزب کمونیست درآمده بود، می‌کوشید با به کار گرفتن شگردهای ناتورالیستی نشان دهد که رد تمام فرآورده ساخت سیاسی و اقتصادی اجتماع است و رفتار و شخصیت فرد به‌طور کامل خارجی تعیین می‌شوند. از این رو شخصیت‌های آثار او تنها راه نجات را در همبستگی و قیام دسته‌جمعی می‌دیدند. اما با انتشار رمان «خانه‌زاد» در سال ۱۹۴۰، معلوم شد که رایت در فایده این عقاید شک کرده است.

رمان خانه‌زاد از یک لحاظ صرفاً اعتراض قدرتمند دیگری است نسبت به نظام موجود؛ رایت با ترسیم سیمای ترسناک بیگر تاماس نمونه تمام عیاری آفریده است از همه انسان‌هایی که مستأصل و بی‌پناهند و خشمی عظیم راه را بر تنفس آنان بسته است. بیگر که ناخواسته در ترس و نادانی به سر می‌برد مانند میلیون‌ها تن دیگر زاینده محرومیت مادی و سرکوب نیروهای معنوی است. او در اجتماعی که هیچ مسؤولیتی را بابت سیه‌روزی‌اش نمی‌پذیرد، خود را نسبت به هیچ‌کس مسؤول نمی‌بیند. جامعه انسانیتش را انکار می‌کند و مجال بروز عواطف انسانی را از او

گرفته است. این است که بیگر احساسات و آمال خود را حتی نسبت به افراد خانواده‌اش سرکوب می‌کند و در واقع یأس و استیصالش از مرز نژاد و فقر و روابط طبقاتی درمی‌گذرد. از آزادی عمل و انتخاب و ابراز وجود بی‌نصیب است؛ برای بیگر تمامی جهان زندانی است که در آن باید تا ابد به اوامر دیگران گردن گذاشت. او در عین بیگانگی از همه انسان‌ها، به جنبش‌های سیاسی بی‌اعتناست، هرچند گهگاه آرزوی مبهمی در سرش شکل می‌گیرد:

"در لحظاتی نادر حسرت همبستگی با دیگر سیاهان بر او چیره می‌شد. در خیال خود فکر می‌افتاد که در برابر آن قدرت سفید قد علم کند، ولی چون به ریه‌های دور و برش نگاه می‌کرد این فکر از سرش می‌گریخت... حس می‌کرد که روزی آدمرد سیاهی ظهور خواهد کرد که بتواند سیاهان را با هم متحد کند تا همگی دست به عمل زنند و به شرم و ترس پایان دهند. نه آنکه تصویر ذهنی از این سر بر سر داشته باشد؛ صرفاً حسش می‌کرد؛ دمی چند حسش می‌کرد و بعد آن را از یادش می‌برد. اما جایی در کنه وجودش امید پیوسته در انتظار بود."

برخی از منتقدان ایراد کرده‌اند که ریچارد رایت در بازنمایی نژادپرستی سفیدپوست‌های آمریکا به راه اعراق رفته است اما آنچه در این کتاب غالباً مبالغه مفرط می‌نماید چیزی جز گزارش واقعیات نیست؛ مثلاً مطالبی که از قول روزنامه‌ها درباره بیگر تاماس آمده است بازنویسی مطالبی است که روزنامه شیکاگو تریبیون^۱ که در آن زمان بزرگترین روزنامه جهان به شمار می‌آمد، درباره سیاهپوستی به نام رابرت نیکسون به چاپ رسانده بود. قضیه رابرت نیکسون که بعداً به جرم تجاوز جنسی و آدمکشی اعدامش کردند، تصادفاً درست در ایامی پیش آمد که ریچارد رایت نیمی از کتاب خانه‌زاد را نوشته بود، و همین تصادف نش می‌دهد که این رمان تا چه پایه در زندگی واقعی ریشه دارد.

برخی دیگر از منتقدان ادبی آمریکا گفته‌اند که سخنرانی وکیل مدافع بیگر در دادگاه یک خطابه حزبی است. حال آنکه مکس، وکیل مدافع بیگر، فقط به ادعای دادستان و روزنامه‌ها کمونیست است و در واقع، اگر بر اساس سخنرانی‌اش در دادگاه درباره او داوری کنیم، خواهیم دید که او نه انقلابی است و نه استالینیست، بلکه یهودی پیر و فرزانه‌ای است که پایان مصیبت‌باری برای جامعه آمریکا

پیش‌بینی می‌کند و با سخنرانی‌اش می‌کوشد سفیدپوست‌ها را اصلاح کند تا آن پایان مصیبت‌بار، در جامعه سرمایه‌داری آمریکا رخ ندهد.

آیا احساس نفرتی که بیگر آن را در دل می‌پذیرد پیروزی است یا شکست؟ بدیهی است که ریچارد رایت سیاهان را تشویق به آدم‌کشی نمی‌کند، اما نفرت از ستمگر از زمره احساسات طبیعی انسان است و فقط هنگامی زیانمند است که در قدر دل تلمبار شود. چنین نفرتی اگر در راه یک هدف روشن به کار بیفتد، می‌تواند آدم فرد را دگرگون کند و هم جامعه را. ژان پل سارتر فیلسوف اگزیستانسیالیست فرانسوی که ریچارد رایت را سخت می‌ستود و او را از جنم خود می‌دانست، در ستایش انرا در سال ۱۹۵۸ نوشتن نویسنده بزرگ سیاهپوست اذعان داشته است که برای برخی از افراد کشتن به مثابه تولد دوباره است. بیگر آدم می‌کشد، اما با همین کار از حسیض ذات به سر می‌آید، خویشتن را از میان توده بی‌شکل سیاهان بیرون می‌کشد و جامعه سفیدپوستان را وامی‌دارد که موجودیت منحصر به فرد او را ببینند. و آنگاه با دست یافتن به این فردیت نژد می‌تواند با جبر جهان هستی دریفتد. حال می‌تواند زمان سرنگ شدن او به دست خود بگیرد. دیگر تخته‌بند محیط خود نیست؛

«در کشاکش تمام حوادثی که بر او گذشتا بود، قدرتی ناملموس و در عین حال واقعی در خویشتن حس می‌کرد. اینهمه کار را او کرده بود. اینهمه حادثه را او جامعه عمل پوشانده بود... زندگی راستین و عمیق و تازه‌ای از او شده بود.»

اما آزادی بیگر فقط در صورتی اصیل است که او مسئول عمل خود را بپذیرد و علنا بگوید که خود به تنهایی مرتکب جنایت شده است، حال آنکه این درست همان چیزی بود که با جهان‌بینی رایج در دهه چهارم قرن اخیر نبود. می‌آمد. با اینهمه رایت حاضر نبود چشم از فرد بردارد و نگاهش را به «توده» بیوزد.

رمان خانه‌زاد صرفاً یک پژوهش در مسأله نژادپرستی نیست، بلکه رایت در این کتاب نشان داده است که انسان برای ابراز موجودیت خود تا چه حد می‌تواند به راه افراط رود. در این کتاب خواننده نه تنها با راه‌حل‌های انقلابی بلکه با افکار و احساسات شخصی یک انسان نیز سروکار دارد؛ انسانی که روح خودش را گم کرده است و تلاشش برای عرض وجود از حد طبقات و جنبش‌های سیاسی درمی‌گذرد.

پل ان. سیگل